

پاکی یا ناپاکی ذاتی انسان مشرک از منظر فقه امامیه

زین العابدین نجفی*

چکیده

یکی از مسائل مورد بحث نزد فقیهان امامیه، پاکی یا ناپاکی ذاتی انسان مشرک است، آنها می‌گویند: انسان مشرک، دارای ناپاکی ذاتی است و همانند سگ و خوک نجس العین می‌باشد، بلکه برخی از آنها در این مسئله ادعای اجماع و حتی ضرورت مذهب را نموده و دلایل متعددی از آیات و روایات برای اثبات ناپاکی ذاتی کافر که شامل انسان مشرک نیز می‌شود، اقامه کرده‌اند. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بازخوانی کلمات فقها، دلایل یاد شده مورد بررسی قرار گرفته و اثبات گردیده که ادله یاد شده تمام نمی‌باشند، دلالت آیات مورد استناد بر ناپاکی ذاتی انسان مشرک تمام نیست، روایات مورد استناد نیز برخی از آنها از نظر سند، مخدوش بوده و برخی از نظر دلالت بر مدعا تمام نمی‌باشند، اجماع مورد ادعا نیز اولاً: از نظر تحقق، مشکوک است، ثانیاً: در مسئله‌ای که این همه آیات و روایات، مطرح است، این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه است که در هر صورت حجت نیست، بنابراین ادله‌ای که برای اثبات ناپاکی ذاتی انسان مشرک اقامه شده‌اند، ناتمام و مخدوش می‌باشند، حال اگر در این مسئله، ضرورت مذهب، وجود داشته باشد، همان متبع خواهد بود، و گرنه دلایل اقامه شده برای اثبات ناپاکی ذاتی انسان مشرک، تمام نمی‌باشد.

کلیدواژه‌ها: انسان مشرک، ناپاکی ذاتی، ناپاکی مشرک، فقه امامیه.

* استادیار گروه فقه و حقوق مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی (abedin414@yahoo.com).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱

بیان مسئله

دین اسلام نه تنها روابط مسلمانان با غیرمسلمان را تحریم نکرده، بلکه آیاتی از قرآن کریم بر جواز روابط مسلمانان با غیرمسلمان دلالت دارد؛ مانند آیه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» (توبه: ۹)؛ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، او را پناه ده، تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امن‌اش برسان.

به اتفاق همه فقهای اسلام، در معاملات و به‌طور کلی در عقود و تعهدات، جز در برخی از آنها، مسلمان بودن طرفین عقد، شرط نیست.

بنابراین، مسلمانان می‌توانند با کافران دادوستد نمایند، غیرمسلمان را به استخدام خود درآورند، یا خود به استخدام غیرمسلمان در آیند، با غیرمسلمان در تجارت و بانکداری و مانند آن مشارکت نمایند، و نیز مسلمان و غیرمسلمان می‌توانند با یکدیگر کشاورزی نمایند و سرمایه در اختیار یکدیگر قرار دهند، همچنین در همه عقود و تعهدات، جز در برخی از آنها، مسلمان و غیرمسلمان می‌توانند با یکدیگر ارتباط و تعامل داشته باشند، چنان‌که اکنون در بسیاری از کشورها مسلمانان با کافران در ابعاد گوناگون زندگی با هم تعامل دارند از جمله در هندوستان، مسلمانان با هندوها که بت‌پرست و مشرک هستند، زندگی مسالمت‌آمیز و روابط متقابل خوبی دارند.

یکی از اموری که در روابط میان انسان‌ها تأثیرگذار است پاکی و ناپاکی آنهاست، از این‌رو فقیهان امامیه در طول تاریخ درباره پاکی و ناپاکی غیرمسلمانان بحث و کنکاش نموده و برخی از فقها بر ناپاکی ذاتی کافران که شامل مشرکان نیز می‌شود، ادّعای اجماع کرده‌اند، صاحب جواهر گفته است: «نجاست کافر اجماعی است، چنان‌که در تهذیب، اتصار، غنیه، سرائر، منتهی و کتاب‌های دیگر ادّعای اجماع شده است، بلکه ظاهر تذکره و تهذیب آن است که اجماع مسلمین، بر نجاست کافر قائم شده است» (نجفی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۶۶)، علاوه بر این فقها دلایل متعددی از آیات و روایات بر ناپاکی ذاتی مشرکان اقامه کرده‌اند.

در این نوشتار بر آنیم به روش توصیفی - تحلیلی و با گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، کلمات فقیهان امامیه را درباره پاکی و ناپاکی ذاتی انسان مشرک، بازخوانی کرده و دلایل مسئله را از آیات، روایات و اجماع بررسی نماییم تا ببینیم ادّله ما را به چه نتیجه‌ای رهنمون می‌سازد.

الف) تعریف مفاهیم

۱. **نجاست:** به معنای قذارت و چرکین بودن است. فیومی گفت: نجس به معنای چرکین بودن و غیر نظیف است (فیومی، ۱۴۰۵: ۵۹۴)، راغب می‌گوید: نجاست به معنای قذارت و چرکین بودن است و آن بر دو قسم است: قسم اول نجاستی است که با چشم قابل درک است. قسم دوم: نجاستی است که با بصیرت قابل درک است. خداوند متعال مشرکان را با نوع دوم توصیف فرمود که گفت: «انما المشرکون نجس» (راغب، ۱۳۶۲: ۴۸۳)

طبرسی گفته است: «هر چیز چرکین و غیر نظیف نجس می‌باشد و دلیل اینکه نجس برای مذکر، مؤنث و جمع به لفظ واحد استعمال می‌شود آن است که نجس مصدر است» (طبرسی، ۱۴۳۰: ۲۹)

۲. **نجاست ذاتی:** عبارت از این است که عین و ذات یک شیء نجس باشد به گونه‌ای که با شستن پاک نشود مانند سگ و خوک که نجس العین هستند و با شستشو پاک نمی‌شود بر خلاف نجاست عرضی که با شستن پاک می‌شود مانند انسان مسلمانی که بدنش در اثر آلوده شدن به نجاست، نجس شود، در این صورت بدن او با شستن پاک می‌شود، به نجاست ذاتی، نجاست فقهی نیز گفته می‌شود، نجاستی که از طریق رطوبت انتقال پیدا می‌کند، بر خلاف نجاست روحی و معنوی که از طریق رطوبت انتقال پیدا نمی‌کند.

۳. **نجاست معنوی و روحی:** عبارت است از کدورت و تیرگی روح و نفس که در اثر برخی از امور برای انسان پدید می‌آید، این نجاست با شستن پاک نمی‌شود و از طریق رطوبت انتقال پیدا نمی‌کند و رفع آن از طریق اسباب خاصی است که شارع معین کرده است، مانند جنابت و حیض که دارای احکام در شریعت است، مانند حرمت مس خطوط قرآن کریم، دخول در مساجد و مانند آن. کفار حتی اگر نجاست ذاتی و فقهی نداشته باشند، به نص قرآن و به اتفاق فقها دارای نجاست روحی و معنوی هستند که احکامی دارد و فقط از طریق اسلام آوردن رفع می‌شود.

۴. **طهارت ذاتی:** عبارت از این است که ذات و عین یک شیء پاک باشد، گرچه ممکن است ظاهر آن شیء با آلوده شدن به نجاست، نجس باشد، مانند انسان مؤمن که عین او پاک است، گرچه ممکن است ظاهر او در اثر آلوده شدن به نجاست، نجس شود در این حالت او دارای طهارت ذاتی و نجاست عارضی می‌باشد.

مراد از نجاست و طهارت کافران در محل بحث، طهارت و نجاست ذاتی است، بدین معنی که آیا آنها مانند سگ و خوک نجس العین هستند یا آنکه عین آنها پاک است؛ ولی ممکن است به خاطر سر و کار داشتن با شراب، گوشت خوک و میت و سایر نجاسات ظاهر بدن آنها نجس باشد، بنابراین بحث درباره نجاست عارضی آنها نیست چرا که مسلمانان نیز ممکن است نجاست عارضی داشته باشد.

۵. مشرک: از ریشه شَرک و شرک اسم به معنای عمل شرک است، چنان‌که در صحاح، قاموس و اقرب آمده است، مشرک کسی است که برای خدا شریک قرار بدهد (قاموس قرآن، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۰). سپس قاموس گفته است: «شرک اقسامی دارد: (۱) شرک در خلقت... (۲) شرک در تدبیر عالم... (۳) شرک در عبادت» (همان: ۲۰-۲۱).

قرآن کریم همه انواع شرک را مردود اعلام کرده است، چنان‌که در آیه «لا شریکَ لَهُ و بذلکُ أُمِرْتُ و انا اول المسلمین» (انعام: ۱۶۳) شریک نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند، در نتیجه مطلق شریک را نفی می‌کند، خواه شریک در خلقت باشد یا شریک در تدبیر یا شریک در عبادت، همه آنها را نفی می‌کند.

از دقت در آیات قرآن کریم به دست می‌آید که مُشرک در اصطلاح قرآن، کسی است که دارای شرک در عبادت و پرستش باشد، همانند بت‌پرستان، چنان‌که جناتی گفته است: «در اصطلاح قرآن، مشرک کسی است که در مقام عبادت و پرستش، بتان را مورد عبادت قرار دهد» (جناتی، ۱۳۷۴: ۱۷۷).

شایان ذکر است که مشرکان برای بت نقشی در خلقت، قائل نبودند، بلکه آنها بت را در پرستش شریک خدا قرار می‌دادند و آنها را عامل تقرب به خدا می‌دانستند «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: ۳)؛ ما این بتان را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند. یکی دیگر از مصادیق شرک در عبادت، پرستش پیامبران است، گروهی از پیروان پیامبران پیشین، پیامبران خود را پرستش می‌کردند، قرآن کریم این نوع شرک را نیز مورد عنایت قرار داده و مسلمانان را از آن نهی کرده است «ما کانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ

لِلنَّاسِ كُتُوبًا عِبَادًا لِّی مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران: ۷۹)؛ برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا مرا پرستش کنید.

ب) دلایل ناپاکی ذاتی مشرکان در قرآن

فقیهان امامیه بر آن اند که مشرکان دارای ناپاکی ذاتی بوده و همانند سگ و خوک نجس العین هستند، آنها برای اثبات ناپاکی ذاتی مشرکان به چند آیه از قرآن کریم استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. آیه ۲۸ توبه:

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَمِهِمْ هَذَا» (توبه: ۲۸)؛ مشرکان ناپاک‌اند، پس نباید پس از این سال، به مسجدالحرام نزدیک شوند.

آیه یاد شده مهم‌ترین آیه‌ای است که برای اثبات نجاست مشرکان، بدان استناد شده است. با این استدلال که مقصود از نجس معنای اصطلاحی (فقهی) است، بدین معنی که مشرکان همانند سگ و خوک نجس العین هستند، فقیهانی همانند صاحب جواهر، دلالت آیه را بر نجاست شرعی و فقهی واضح می‌دانند به نحوی که اگر کسی احتمال دهد که مراد از آن خبث باطنی است، بهره‌ای از ذائقه فقهی ندارد و از عامه پیروی کرده است (نجفی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۶۸-۶۹). آنها می‌گویند: خبثات باطنی، از معانی شناخته شده و معروف برای لفظ نجاست نیست (همان: ۶۹). بررسی: از دقت در کلمات فقها و مفسران به دست می‌آید که آیه نصّ در نجاست فقهی مشرکان نیست؛ چنان‌که شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۲۰۰) و شیخ طبرسی (طبرسی، ۱۴۳۰، ج ۵: ۲۰) از دلالت آیه بر نجاست مشرکان، به ظهور تعبیر کرده‌اند و علامه طباطبائی به طور قاطع نجاست در آیه را غیر از نجاست فقهی دانسته است او چنین گفته است:

«حال که ممنوعیت ورود مشرکان به مسجدالحرام به نجاست آنها تعلیل شده، معلوم می‌شود که خداوند متعال برای مشرکان یک نوع پلیدی و برای مسجد یک نوع طهارت اعتبار کرده است، به هر حال آن نوع پلیدی هر چه باشد چیزی غیر از نجاست فقهی است» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۹: ۲۲۹). بنابراین، دلالت آیه یاد شده بر نجاست ذاتی مشرکان تمام نبوده و قابل خدشه است به چند دلیل:

۱. واژه نجس در آیه به فتح جیم و مصدر است، اسم مصدر آن نجاست می‌باشد، در ادبیات اثبات شده که حمل مصدر بر ذات، نیازمند تقدیر «ذو» است، مثلاً تقدیر «زید علم»، «زید ذوعلم» است، در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود «مشرکان دارای نجاست‌اند» روشن است چنین معنایی با نجاست عارضی مشرکان سازگار است، چراکه آنها با شراب، گوشت خوک و سایر نجاسات سر و کار دارند.

البته احتمال می‌رود در آیه چیزی در تقدیر نباشد، بلکه از باب مبالغه باشد، مانند «زید عدل» و یا آنکه مصدر به معنای اسم فاعل باشد در این صورت مقصود از «أَئِمَّا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ» افاده شدت نجاست مشرکان است که البته در این فرض آیه بر نجاست ذاتی مشرکان دلالت خواهد داشت، ولی با وجود این احتمالات، نمی‌توان به‌وسیله آیه یاد شده برای نجاست ذاتی مشرکان استدلال کرد.

۲. تحلیل محتوایی آیه ما را به این نتیجه می‌رساند که مقصود از نجاست مشرکان، پلیدی روحی و باطنی آنها است زیرا این معنا با سیاق آیه مناسب‌تر است، چرا که خداوند متعال پس از ذکر نجاست مشرکان، از دخول آنها به مسجدالحرام نهی فرموده است، این کلام بیانگر پلیدی شرک و مبغوضیت عقیدتی آنان در نزد خداوند متعال است، چنان‌که ممنوعیت دخول جنب و حائض در مساجد به خاطر نجاست ظاهری آنان نیست، بلکه به خاطر کدورت‌ها و تیرگی‌های باطنی و نفسانی آنها است که در هنگام جنابت و حیض برای آنها پدید می‌آید و انگهی اگر مقصود از نجاست مشرکان، نجاست فقهی آنان بود، فرقی میان مسجدالحرام و سایر مساجد نبود، علاوه بر این داخل کردن شیء نجس در مسجدالحرام اشکال ندارد، مگر آنکه مستلزم هتک حرمت باشد. چنان‌که علامه طباطبائی گفته است:

«در هر صورت نجاستی که در آیه مطرح شده، غیر از نجاست فقهی است که از طریق رطوبت و غیر آن سرایت می‌کند» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۹: ۲۲۹).

۳. مقتضای بحث‌های لغت‌شناسانه: بدین معنی که از بررسی این واژه در کتاب‌های لغت، تفسیر و روایات به این نتیجه می‌رسیم که اراده معنای شرعی و فقهی از واژه نجس در آیه «أَئِمَّا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ» مسلم نیست بلکه احتمال اراده معنای لغوی قوی‌تر است، لذا استدلال با این آیه بر نجاست فقهی مشرکان تمام نیست لغت‌شناسان، نَجَس را به معنای چرکین بودن و ضد نظافت

دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۲۵، ج ۳: ۱۷۵۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵: ۳۹۳؛ خوری شرتونی، ۱۴۲۷، ج ۵: ۳۵۲؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۶: ۲۲۶ و فیومی، ۱۴۰۵: ۵۹۴).

شیخ طوسی گفته است: «هر چیز چرکین و غیر نظیف در لغت نجس نامیده می‌شود. طبری و قتاده گفته‌اند: مشرکان بدین خاطر نجس نامیده شده‌اند که از جنابت غسل نمی‌کنند» (طوسی، ۱۴۳۱، ج ۵: ۱۸۰) شیخ طبرسی گفته است: «هر چیز چرکین و غیر نظیف نجس می‌باشد. درباره نجاست کافر اختلاف پدید آمده است جمعی از فقها گفته‌اند: کافر نجس العین است. دیگران گفته‌اند: همانا خداوند متعال مشرکان را به خاطر خباثت اعتقادی و افعال و اقوال نجس شمرده است» (طبرسی، ۱۴۳۰، ج ۵: ۲۹).

در قاموس قرآن پس از نقل کلام شیخ طوسی و طبرسی و برخی از اهل لغت گفت: «ظاهراً مراد کثافت باطنی است نه اینکه (مشرکان) مثل بول و غائط و سگ نجس‌اند. به هر حال از آیه، نجاست مشرکان فهمیده نمی‌شود. المنار می‌گوید: قول جمهور که نجاست را معنوی گفته‌اند، اظهر است؛ اما قول به اینکه اعیان آنها نجس است، نجاست در لغت قرآن بدین معنی نیست» (قرشی، ۱۳۹۰، ج ۷: ۱۴).

علامه طباطبائی گفته است: «نجاستی که در آیه مطرح شده، غیر نجاست فقهی است» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۹: ۲۲۹).

وانگهی در احادیثی که از پیامبر (ص) نقل شده، کلمه نجاست در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته و یا در موارد اندک به کار رفته است، چنان‌که جناتی گفته است: «لفظ نجاست در لسان شریعت اختصاص به قذارت شرعی نیافته، بلکه در معنای لغوی آن نیز به کار می‌رفته است و اصولاً در احادیث منقول از رسول خدا کلمه نجاست در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته و یا در موارد اندک و انگشت شماری به کار رفته است، تا آنجا که برخی گفته‌اند: «تعبیر به لفظ نجس در احادیث رسول خدا دیده نشده است مگر در دو مورد: یکی در روایت «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَجَسٍ» و دیگری در روایت حدیفه» (جناتی، ۱۳۷۴: ۱۸۷).

روایت حدیفه از امام صادق (ع) چنین است:

پیامبر (ص) با حدیفه برخورد کرد، حضرت دست دراز کرد تا مصافحه کند؛ ولی حدیفه دست خود را کشید، پیامبر (ص) فرمود: ای حدیفه من دست خود را باز کردم، چرا

دست را از من باز گرفتی؟ حذیفه گفت: به دست دادن با شما میل دارم، لکن من جنب بودم و دوست نداشتم که دستم در حال جنابت به دست شما برخورد کند پیامبر (ص) فرمود: آیا نمی‌دانی مسلمانان هرگاه با هم ملاقات و مصافحه کنند، گناهانشان می‌ریزد همان‌طوری که برگ درختان می‌ریزد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۸۳).

فخر رازی در تفسیرش، شبیه عبارت یاد شده را ذکر کرده و گفته: رسول خدا فرمود: «المؤمن لا ینجس حیاً و میّتاً» (فخر رازی، بی‌تا، ج ۱۴: ۲۵).

در نتیجه لفظ نجس در عبارت شارع به ندرت دارای معنای اصطلاحی شرعی بوده است؛ بنابراین هنگام نزول آیه، معنای اصطلاحی شرعی مستقر نبوده و آیه باید بر معنای لغوی حمل بشود (جناتی، ۱۳۷۴: ۱۸۷).

۲- آیه ۱۲۵ انعام:

«كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۲۵)؛ این چنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.

کیفیت استدلال: رجس به معنای پلیدی و چرک است. فارابی گفت: هر چیز چرکینی رجس نامیده می‌شود، برخی رجس را به معنای نجس دانسته‌اند و بسا افرادی گفته‌اند: رجاست و نجاست به یک معنی هستند (فیومی، ۱۴۰۵: ۲۱۹) راغب گفته: رجس به معنای شیء چرکین است (راغب، ۱۳۶۲: ۱۸۸).

بنابراین، معنای آیه چنین خواهد بود «خداوند پلیدی و نجاست را بر غیرمسلمانان قرار می‌دهد» کنایه از اینکه آنها نجس‌اند پس این آیه از نظر معنی هماهنگ با آیه «انما المشركون نجس» می‌باشد پس آیه دلالت بر نجاست کافران دارد.

بررسی: استدلال به این آیه برای اثبات نجاست فقهی مشرکان دارای اشکالات فراوانی است: مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. باید ثابت شود که «رجس» به معنای نجس فقهی است، این در حالی است که در سایر آیات قرآن کریم، رجس به این معنی به کار نرفته است، مثلاً در آیه شریفه «انما الخمرُ و المیسرُ و الأنصابُ و الأزلامُ رجسٌ من عمل الشیطان» (مائده: ۹۰)؛ همانا شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه،

پلید و از عمل شیطانی است. در این آیه رجس به اشیایی نسبت داده شد که بیشتر آنها نجس به معنای فقهی نیستند، زیرا بت‌ها، تیرهای قرعه و ابزار قماربازی نجس فقهی نیستند، بلکه قمار اساساً یک شیء خارجی نیست بلکه یک عمل است.

۲. وجود لفظ «علی» در آیه، دلالتش را بر نجاست فقهی کافران تضعیف می‌کند، زیرا با وجود لفظ «علی» آیه ظهور در نجاست عارضی خواهد داشت، چراکه در این فرض معنای آیه چنین خواهد شد: «ما نجاست را بر غیر مؤمنان قرار دادیم» معنای این کلام این خواهد شد که بدن افراد غیر مؤمن، نجس می‌باشد، روشن است که این معنی با نجاست عارضی سازگار است نه نجاست ذاتی».

ج) دلایل ناپاکی ذاتی مشرکان در روایات

در باب طهارت یا نجاست مشرکان و کفار روایات فراوانی با مضمون‌های گوناگون وارد شده‌اند که اکنون مهم‌ترین آنها به‌عنوان نمونه در ذیل چند دسته ارائه می‌شوند:

یک: روایات مصافحه با کافران

۱. «عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في رجل صافح رجلاً مجوسياً قال: يغسل يده و لا يتوضأ» (حرّعاملی، ۱۴۲۶، ج ۳: ۴۹۷)؛ امام باقر علیه السلام درباره مردی که با مجوسی مصافحه کرده بود فرمود: دستش را بشوید و وضو نگیرد. این حدیث از نظر سند صحیح است.

۲. «عن خالد القلانسی قال: قلت لابی عبدالله (ع): ألقى الذمی فیصافحنی قال: امسحها بالتراب و بالحائط. قلت: فالناصب؟ قال: اغسلها» (کلینی، ۱۳۷۵ ج ۲: ۶۵۰)؛ خالد قلانسی گفته است: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم که با ذمی ملاقات می‌کنم، او با من مصافحه می‌کند. فرمود: دست خود را به خاک و به دیوار بکش. گفتم: ناصبی چطور؟ فرمود: دستت را بشوی.

این حدیث از نظر سند خالی از اشکال نیست، زیرا در سلسله سند آن علی بن معمر قرار دارد که توثیق خاص ندارد؛ ولی توثیق عام دارد، زیرا از ثقات تفسیر علی بن ابراهیم است (تجلیل تبریزی، ۱۴۰۴: ۲۳۲)؛ لذا اگر توثیق عام را برای صحت حدیث کافی بدانیم، این حدیث صحیح می‌باشد و گر نه صحیح نخواهد بود.

۳. «عن عیسی بن عمرو مولى الأنصار، أنه سأل أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يحلّ له أن يصافح المجوس؟ فقال: لا، فسأله: أيتوضأ إذا صافحهم؟ قال: نعم أن مصافحتهم ينقص الوضوء» (حرّعاملی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۲۹۷)؛ عیسی بن عمرو از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا برای مرد مسلمان جایز است که با مجوسی مصافحه کند؟ امام فرمود: نه. پرسید: هرگاه مصافحه کند آیا وضو بگیرد؟ امام فرمود: بله، مصافحه آنان وضو را باطل می‌کند.

این حدیث از نظر سند ضعیف است، زیرا در سلسله سند حدیث ابوعبدالله رازی و حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی و عیسی بن عمرو قرار دارند. ابو عبدالله رازی که اسمش محمد بن احمد جامورانی است، در کتاب‌های رجالی تضعیف شده است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۵۹ و علامه حلی، ۱۴۲۲: ۴۰۲).

حسن بن علی بن ابی حمزه نیز به شدت تضعیف شده است، او را کذاب ملعون، رجل سوء و واقف ابن واقف گفته‌اند (علامه حلی، ۱۴۲۲: ۳۲۴). عیسی بن عمرو هیچ توثیقی ندارد (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۶۵۴) ولی ممدوح است (تجلیل تبریزی، ۱۴۰۴: ۳۳۰) منتها مدح موجب وثاقت نمی‌شود. **کیفیت استدلال:** در این روایات به مسلمانی که با یهودی، نصرانی و مجوسی مصافحه نماید، امر شده که دست خود را بشوید، شستن دست به خاطر مصافحه با اهل کتاب، جز نجاست آنها، دلیلی ندارد، حال که اهل کتاب نجس‌اند، مشرکان به طریق اولی نجس می‌باشند، زیرا در مورد اهل کتاب جمعی از فقیهان امامیه، قائل به طهارت آنها هستند، ولی در مورد مشرکان، اتفاق فقها بر نجاست آنها وجود دارد.

شایان ذکر است در روایاتی که به خاطر مصافحه با کفار امر به وضو شده، مراد شستن دست است، زیرا شستن دست نیز وضو نامیده می‌شود، چنان‌که شیخ طوسی، وضوی در این روایات را حمل بر شستن دست کرده و گفت: این امر بدین خاطر است که طائفه امامیه، اجماع دارند بر اینکه مصافحه با کفار موجب نقض وضو نمی‌شود (حرّعاملی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۲۹۷).

بررسی: دلالت روایات باب مصافحه با غیرمسلمان بر نجاست مشرکان تمام به نظر نمی‌رسد به چند دلیل:

۱. سریان نجاست از جسم نجس به جسم دیگر، مشروط به وجود رطوبت است، وگرنه شیء طاهر خشک اگر با عین نجس خشک ملاقات نماید، نجس نمی‌شود چنان‌که در حدیث آمده

است: «کل شیء یابس ذکی» «هر چیز خشکی پاک است» (حرّعاملی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۳۷۲). در نتیجه اگر شستن دست را به خاطر نجاست جسمی بدانیم، باید آن را به صورت وجود رطوبت قید بزنییم ولی اگر علت شستن دست را قذارت روحی و معنوی، همانند قذارت جنابت و حیض بدانیم، روایات نیاز به قید ندارند.

۲. احتمال می‌رود امر به شستن دست، از روی استحباب باشد، به خصوص آنکه در این روایات قرائنی در این باره وجود دارد.

۳. احتمال می‌رود امر به شستن دست به خاطر نجاست عارضی آنها باشد، زیرا یهود، نصاری و مجوس از گوشت خوک، شراب و مانند آنها پرهیز نمی‌کنند.

۴. این روایات از نظر دلالت با هم تعارض دارند، زیرا بر طبق برخی روایات در مصافحه با یهودی و نصرانی باید دست شسته شود، در برخی روایات آمده دست خود را به خاک یا دیوار بکش و نیز در برخی روایات تنها در مصافحه با ناصبی گفته دست خود را بشوی، در برخی دیگر در مصافحه با یهودی و نصرانی و مجوس گفته‌اند: «دست خود را بشوی».

دو: روایات سؤر کافران

سؤر در لغت به باقیمانده هر چیزی (فیومی، ۱۴۰۵: ۲۹۹) هر آنچه که از آب در ظرف باقی می‌ماند (نیم‌خورده) (مألف، ۱۹۷۳: ۳۱۶) گفته می‌شود. از آنجایی که نجاست از طریق رطوبت سریان پیدا می‌کند، یکی از راه‌های شاخص انتقال نجاست از انسان یا حیوان نجس به چیز دیگر، نیم‌خورده آب یا غذای تر آن حیوان یا انسان است؛ از این رو در صدر اسلام و در زمان امامان معصوم علیه‌السلام، هرگاه می‌خواستند از نجس بودن یا پاک بودن حیوان یا انسانی بپرسند، معمولاً از نیم‌خورده آنها می‌پرسیدند، در اینجا به عنوان نمونه، یک روایت از روایات باب سؤر کافران ذکر می‌شود:

«عن سعید الأعرج، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سؤر اليهود والنصرانی، فقال: لا» (همان:

۴۹۸)؛ از امام صادق علیه‌السلام در باره نیم‌خورده یهودی و نصرانی پرسیدم، امام فرمود: نه.

این حدیث از نظر سند قوی نیست، به دو جهت: جهت اول به لحاظ ابراهیم بن هاشم است که فقط توثیق عام دارد، اگر توثیق عام را بری صحت حدیث کافی بدانیم این روایت صحیح می‌باشد و گرنه صحیح نخواهد بود. جهت دوم به لحاظ سعید اعرج است که مشترک بین ثقه و غیر ثقه

است؛ زیرا اگر سعید اعرج همان سعید بن عبدالرحمان اعرج باشد، ثقه است، او از سوی نجاشی و علامه حلی توثیق شده است (تجلیل تبریزی، ۱۴۰۴: ۵۹) و اگر غیر از او باشد، توثیقی ندارد.

کیفیت استدلال: بدین نحو است که نهی امام علیه‌السلام از خوردن، آشامیدن، وضوگرفتن و سایر استفاده‌ها از نیم‌خورده اهل کتاب، دلالت بر حرمت دارد و این امر دلیل بر نجاست ذاتی آنها می‌باشد، زیرا حکم تکلیفی بنا بر ارتکاز عمومی ملازم با نجاست آنهاست، حال که نجاست اهل کتاب اثبات شد، مشرکان به طریق اولی نجس هستند به همان بیانی که پیش از این ذکر گردید.

بررسی: دلالت روایات باب سؤر کفار نیز بر نجاست آنها تمام به نظر نمی‌رسد به چند دلیل:

۱. برخی از روایات باب سؤر کافران از نظر سند ضعیف‌اند.
۲. احتمال می‌رود نهی امام از استفاده از نیم‌خورده اهل کتاب به خاطر نجاست عارضی آنها باشد، زیرا آنها گوشت خوک می‌خورند، شراب می‌نوشند و برخی از نجاست‌های دیگر را نیز مرتکب می‌شوند.
۳. علاوه بر موارد یاد شده، دلالت روایات های باب سؤر کافران بر نجاست ذاتی اهل کتاب تمام نیست مثلاً همین روایت اعرج هم پرسش و هم پاسخ آن ابهام دارد، معلوم نیست که راوی از چه چیزی پرسش می‌کند پاسخ امام (ع) نیز اجمال دارد، علاوه بر این احتمال می‌رود که نهی امام از استفاده از نیم‌خورده کافران به خاطر نجاست عارضی آنها باشد، چنان‌که در روایات هم غذایی با کافران تقریباً روایات صراحت دارند بر اینکه ممنوعیت به خاطر نجاست عارضی است و گرنه هم غذایی با کافران اشکالی ندارد (حرّ عاملی، ۱۴۲۶، ج ۱۹: ۵۲۴ - ۵۲۵). برخی از روایات هم غذایی با کافران پس از این ذکر خواهد شد.

سه: روایت غسله کافران

غسله: آبی است که با آن شستشو شده باشد که در فارسی به آن پساب و فاضلاب گفته می‌شود، از این باب یک روایت به‌عنوان نمونه ذکر می‌شود:

«عن ابن ابی یعفور، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا تغتسل من البئر التي یجمع فیها غُسلَة الحما، فإن فیها غُسلَة ولد الزنا، و هو لا یطهر الی سبعة آباء و فیها غُسلَة الناصب و هو شرّهما...» (حرّ عاملی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۲۴۸)؛ ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود: در چاهی که در

آن پس آب‌های حمام جمع می‌شود، غسل نکن، زیرا در آن غسله‌ی ولدالزنا است که تا هفت پشت پاک نمی‌شود و نیز در آن غسله‌ی ناصبی است که در میان آن دو او بدتر است. این حدیث مرسل است؛ ولی این احادیث به تعداد زیاد از مشایخ سه‌گانه نقل شده‌اند، لذا اطمینان داریم مضمون آنها فی‌الجمله از امامان معصوم (ع) صادر شده است.

کیفیت استدلال: در این احادیث از غسل کردن با غسله یهود، نصاری و مجوس نهی شده که دلالت بر حرمت می‌کند، حرمت غسل کردن با غسله آنها دلیلی جز نجاست آنها ندارد، حال که اهل کتاب نجس‌اند، مشرکان به طریق اولی نجس‌اند، زیرا در مورد اهل کتاب بسیاری از فقه‌های امامیه قائل به طهارت ذاتی آنها هستند؛ ولی در مورد مشرکان فقیهان امامیه اتفاق بر نجاست آنها دارند.

بررسی: دلالت این روایات بر نجاست طائفه‌های یاد شده تمام نیست زیرا:

۱. اگر طائفه‌های مذکور نجس باشند، غسله‌های آنها نیز نجس خواهد بود، پس غسل با غسله‌های آنها باید باطل باشد در حالی که امامان معصوم (ع) سخنی از بطلان غسل و وجوب اعاده آن نگفته‌اند و حتی فقها و راویان نیز در این باب سخنی نگفته‌اند، صاحب وسائل نیز احادیث این باب را حمل بر کراهت کرده و گفته است: «این احادیث معارضات عامی دارند که جانب طهارت را تأیید می‌کند، لذا ما این احادیث را حمل بر کراهت می‌کنیم» (همان).

۲. از دقت در احادیث باب و تجزیه و تحلیل آنها به دست می‌آید که امام (ع) در این احادیث از نظر طهارت و نجاست طائفه‌های یاد شده در مقام بیان نبوده است، بلکه امام می‌خواست شیعیان را از غسل کردن در پس‌آب‌ها و فاضلاب‌ها باز دارد، چرا که این امر باعث ایجاد تنفر مردم از شیعیان می‌شد، چنان‌که برخی از روایات نشان می‌دهند در میان مردم خرافه‌هایی مبنی بر شفابخش بودن شستشو در فاضلاب‌ها رواج داشته است مثلاً می‌گفتند شستشو در فاضلاب موجب شفای چشم خواهد بود (همان: ۲۴۷)؛ لذا با توجه به نجاست‌های روحی و معنوی‌های یاد شده امام (ع) مردم را از پس‌آب‌ها و فاضلاب‌های حمام متنفر کرده تا مردم گرد این چیزهای کثیف نگردند.

۳. سیاق روایات باب، دلالت دارند بر اینکه مراد از نجاست مطرح شده درباره طائفه‌های یاد شده، نجاست فقهی نیست، زیرا در این روایات فرقه‌هایی در عرض طائفه‌های اهل کتاب مطرح

شده‌اند که قطعاً آنها از نظر فقهی نجس نیستند، مانند ولدالزنا، جنب از حرام و زناکاران که این‌ها از نظر فقهی نجس نیستند، تا نجاست آنها از طریق رطوبت انتقال پیدا کند، ظهور سیاقی اقتضا دارد که طائفه‌های یهود، نصاری و مجوس که در عرض فرقه‌های یاد شده مطرح شده‌اند، دارای نجاست فقهی نباشند، بلکه بر اساس ظهور سیاقی، نجاست آنها روحی و معنوی می‌باشد، شایان ذکر است که ظهور سیاقی معتبر است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۰۷).

چهار: روایات هم غذایی با کافران

از این باب تنها یک روایت ذکر می‌شود.

«عن العيص قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: عن مؤكلة اليهودی و النصرانی و المجوسی أَفَأَكُلُ مِنْ طَعَامِهِمْ؟ قال: لا» (حرّعاملی، ۱۴۲۶، ج ۱۹: ۵۲۴)؛ عیص گفته است: از امام صادق (ع) درباره هم غذا شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی پرسیدم که آیا از طعام آنها بخورم؟ امام فرمود: نه.

کیفیت استدلال: این حدیث و سایر حدیث‌های باب، از هم غذا شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی نهی کرده‌اند و نهی دلالت بر حرمت دارد و این حرمت دلیلی جز نجاست ذاتی طائفه‌های یاد شده ندارد، پس آنها دارای نجاست ذاتی هستند، حال که اهل کتاب نجس‌اند، مشرکان به طریق اولی نجس خواهند بود؛ چنان‌که پیش از این ذکر شد.

بررسی: دقت در روایات باب و تجزیه و تحلیل آنها ما را به این نتیجه می‌رساند که نهی از هم غذایی با یهودی، نصرانی و مجوسی به خاطر نجاست ذاتی آنها نیست؛ بلکه به خاطر دو چیز است: ۱. خوردن غذا با آنها در ظرف واحد: زیرا فرض سؤال در روایت، هم‌غذایی در ظرف واحد است، در این فرض ممکن است بدن آنها، دارای نجاست عارضی داشته باشد، چرا که آنها از نجاسات پرهیز نمی‌کنند، شراب می‌خورند، با گوشت خوک، مردار و سایر نجاسات سر و کار دارند به همین خاطر امام از هم غذایی با آنها نهی کرده است.

۲. خوردن غذای طائفه‌های یاد شده: زیرا فرض روایت آن است که سائل از غذای آنها می‌خورد، در این فرض نیز نهی به خاطر غذای آنهاست چون ممکن است در غذای آنها گوشت خوک، مردار یا سایر نجاسات باشد، لذا نهی از خوردن غذای آنها به خاطر نجاست ذاتی آنها نیست، بلکه به خاطر غذای آنهاست که ممکن است نجس و حرام باشد به همین خاطر در

روایت‌های متعددی در صورتی که غذا از مسلمان باشد و کافر دستش را بشوید، هم غذا شدن با کافر تجویز شده است مانند روایت عیص بن قاسم «قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مؤاکلة اليهودی و النصرانی و المجوسی، فقال إن کان من طعامک و توضاً فلا بأس» (همان: ۵۲۵)؛ عیص بن قاسم گفته است: از امام صادق (ع) درباره هم غذا شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی پرسیدم، امام فرمود: اگر از غذای شما باشد و دست خود را بشوید، اشکالی ندارد.

پنج: روایات استعمال ظروف کافران

در این باب هم یک روایت به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

«عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن آنية أهل الذمة و المجوس ؟ فقال: لا تأکلوا فی آنیهم، و لا من طعامهم الذی یطبخون و لا فی آنیهم التي یشربون فیها الخمر» (همان، ج ۳: ۴۹۶)؛ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره ظروف اهل ذمه و مجوسی پرسیدم، امام فرمود: در ظرف‌های آنها غذا نخورید و از طعام‌هایی که آنها طبخ می‌کنند نخورید و نیز در ظرف‌هایی که آنها در آن شراب می‌خورند، غذا نخورید. این حدیث از نظر سند صحیح است.

این روایت گرچه ظهور ابتدایی در نجاست ظروف اهل کتاب دارد؛ ولی این ظهور با مختصر تأملی زایل می‌شود؛ زیرا از دقت در روایت و فقرات آن به دست می‌آید که نهی از ظروف اهل کتاب به خاطر نجاست عارضی است در فقره آخر حدیث، استفاده از ظروفی نهی شده که اهل کتاب در آن شراب می‌نوشند، این قید نشان می‌دهد که علت نهی، همان قید است، این امر مستلزم نجاست عارضی اهل کتاب و طهارت ذاتی آنهاست. فقره دوم این روایت نیز این چنین است «و لا من طعامهم الذی یطبخون» این فقره نشان می‌دهد که امام (ع) از مطلق غذاهای اهل کتاب نهی نکرده، بلکه از آن غذاهایی نهی کرده که توسط اهل کتاب طبخ می‌شود، زیرا آنها سر و کار با نجاست‌هایی همانند گوشت خوک، میت، شراب و مانند آن دارند و این گونه غذاها را می‌خورند، لذا اشکال غذاهای آنها نجاست عارضی است نه نجاست ذاتی و گر نه نیازی به این قیدها نبود.

(د) اجماع:

یکی از دلایلی که برای اثبات ناپاکی ذاتی مشرکان اقامه شده اجماع است، این دلیل را بسیاری از فقیهان قدیم و متأخر مطرح کرده‌اند. از جمله سید مرتضی، شیخ طوسی، ابن زهره، ابن ادریس حلی، ابن ادریس حلی، علامه حلی و صاحب جواهر در این مسئله ادعای اجماع کرده‌اند، بلکه برخی ادعای اجماع مسلمین را نموده‌اند، علاوه بر این وحید بهبهانی نجاست ذاتی کفار را از ضروریات مذهب دانسته است، در حاشیه مدارک آمده است: «حکم به نجاست مشرک شعار شیعه است که علمای عامه، شیعه را از طریق این نشانه می‌شناسند» (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۶).

صاحب جواهر گفته است:

«نجاست کافر اجماعی است، چنان‌که در تهذیب، انتصار، غنیه، سرائر، منتهی و کتاب‌های دیگر بر این مسئله ادعای اجماع شده است، ظاهر تذکره بلکه ظاهر تهذیب آن است که اجماع مسلمین بر نجاست کافر، قائم شده است» (نجفی، ۱۴۱۷، ج ۶، ۶۶). جناتی گفته است: «کسانی چون استاد کل وحید بهبهانی این حکم (نجاست ذاتی کفار) را از ضروریات مذهب دانسته و صاحب جواهر نیز آن را نیکو شمرده است» (جناتی، ۱۳۷۴: ۱۳۷).

بررسی: اجماع مورد ادعا تمام به نظر نمی‌رسد، زیرا:

۱. تحقق اجماع در این مسئله‌ای که مورد اختلاف است، مشکوک است، به ویژه اجماع مسلمین بسیار بعید است، زیرا بسیاری از فقه‌های اهل تسنن قائل به طهارت ذاتی مشرکان هستند، آلوسی در کتاب تفسیر روح المعانی گفت: «بیشتر فقه‌های جامعه اهل سنت، قائل به طهارت ذاتی مشرکان هستند و فرقی میان مشرکان و سایر کفار قائل نشده‌اند» (آلوسی، بی‌تا، ج ۱۰: ۶۸). دانشمندانی همانند عبدالرحمان جزیری، بدر الدین عینی، ابن حجر عسقلانی، ابو حامد محمد غزالی، حجاوی حنبلی و ابن نجیم حنفی قائل به طهارت ذاتی مشرکان شده‌اند (جناتی، ۱۳۷۴: ۱۸۲). عبدالرحمان جزیری می‌گوید: «شیای پاک فراوان‌اند یکی از آنها انسان است، خواه زنده باشد یا مرده. اما سخن خداوند متعال که فرمود «أما المشركون نجس» مقصود از آن نجاست معنوی است که شارع بدان حکم نموده است، مقصود این نیست که ذات مشرک، همانند خوک نجس است» (جزیری، ۱۴۲۴، ج ۱: ۶).

۲. در این مسئله که این همه مدرک از آیات و روایات مطرح شده و به آنها استناد گردیده است، ممکن است مدرک اجماع کنندگان، همین آیات و روایات مورد استناد باشد، پس اجماع مورد ادعا مدرکی یا محتمل المدرکیه است و در هر صورت حجت نمی‌باشد.

نتیجه گیری

مباحث این پژوهش نشان می‌دهد که ادله‌ای که برای اثبات ناپاکی ذاتی انسان مشرک اقامه شده تمام نیست آیات مورد استناد دلالتی بر مدعا ندارد، آیه «أما المشركون نجس» بنا بر تصریح محققان به معنای ناپاکی فقهی نیست، بلکه به معنای ناپاکی روحی و معنوی است، رجس در آیه ۱۲۵ انعام با توجه به فرهنگ قرآن کریم و موارد کاربرد واژه رجس در قرآن، به معنای نجس فقهی نیست.

روایات مورد استناد، برخی از آنها از نظر سند مخدوش‌اند، علاوه بر اینکه دلالت آنها بر ناپاکی ذاتی انسان مشرک تمام نیست، چرا که روایات مصافحه با غیرمسلمان که در آن امر به شستن دست شده بود، به خاطر نجاست عارضی است نه نجاست ذاتی وانگهی این روایات از نظر مفاد با یکدیگر تعارض دارند، روایات نیم‌خورده اهل کتاب نیز دلالتی بر ناپاکی ذاتی کفار ندارد؛ زیرا قراین و شواهد موجود در متن روایات نشان می‌دهد که نهی امام (ع) از نیم‌خورده کافران به خاطر ناپاکی عارضی آنان است نه ناپاکی فقهی. روایات باب‌های غسل کافران، هم غذایی با کافران و ظروف کافران نیز با عنایت به قرائن و شواهد موجود در متن روایات و تعارضی که در میان آنها وجود دارد، دلالتی بر مدعا ندارند.

اجماع مورد استناد برای اثبات ناپاکی ذاتی مشرکان نیز تمام نیست، چراکه اولاً: تحقق اجماع، آن هم اجماع مسلمین در این مسئله مورد اختلاف، مشکوک است، ثانیاً اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه است و حجت نمی‌باشد؛ بنابراین ادله‌ای که برای اثبات ناپاکی انسان مشرک اقامه شده‌اند، مخدوش می‌باشد، پس اگر ناپاکی ذاتی مشرکان از ضروریات مذهب باشد همان متبع خواهد بود و گرنه ادله اقامه شده در این مسئله ناتمام می‌باشد.

منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی بغدادی، سید محمود (بی تا)، روح المعانی، بیروت: دارالفکر.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، لسان العرب، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- اردبیلی، محمد بن علی (۱۴۰۳)، جامع الرواة، قم: مرعشی نجفی.
- تجلیل تبریزی، ابوطالب (۱۳۶۳)، معجم الثقات، قم: نشر اسلامی.
- جزیری، عبد الرحمان (۱۴۲۴)، الفقه علی المذاهب الأربعة، بیروت: دار الفکر.
- جنتانی، محمد ابراهیم (۱۳۷۴)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران: کیهان.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۳۰)، وسائل الشیعه و مستدرکها، قم: نشر اسلامی.
- حسینی عاملی، سید محمد جواد (۱۴۱۹)، مفتاح الکرامه، قم: نشر اسلامی.
- خوری شرتونی، سعید (۱۴۲۷)، اقرب الموارد، قم: اسو.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۶۲)، مفردات الفاظ القرآن، بی جا: مرتضوی.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۹۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۳۰)، مجمع البیان، بیروت: الأمير.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۳۱)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: الأمیره.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۲)، خلاصه الأقوال، بی جا: نشر الفقهه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۲۵)، کتاب العین، قم: اسو.
- فخر رازی، محمد بن عمر (بی تا)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵)، المصباح المنیر، قم: دار الهجرة.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۹۰)، قاموس القرآن، تهران: دار الکتب الاسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۵)، کافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مألوف، لوئیس (۱۴۰۶)، المنجد فی اللغة، بیروت: دارالمشرق.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹)، البیع، قم: مؤسسه تنظیم و نشر.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۳۰)، جواهر الکلام، قم: نشر اسلامی.